

شرمساری بازپذیرکننده به مثابه راهبرد فرهنگی در کنترل جرم

اکبر علیوردی نیا^۱ * محمد رضا حسینی^۲

چکیده

مقاله حاضر، ضمن توصیف و تشریح ابعاد و ارکان نظریه شرمساری بازپذیرکننده و احصاء تفاوت‌های آن با نظریات غربی و ذکر برخی از وجوه برتری آن بر نظریات سابق، به دلالت‌های عملی و سیاستی آن در بعضی از حوزه‌ها از جمله اجتماع، خانواده، مدرسه، پلیس و دادگاه می‌پردازد. با توجه به سیطره نظریه کلاسیک و رویکرد تنبیهی بر نظام عدالت کیفری در ایران، غلبه سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی مبتنی بر فرهنگ فردگرایی و افزایش بیش از پیش نقش دولت و متخصصان حرفه‌ای در اداره امور و نیز تنگ شدن دایره اجتماع و فضای عمومی به‌طور روزافزون، به نظر می‌رسد نظریه فوق می‌تواند به‌عنوان «پادزهری» بر این جریان غالب عمل کند. در عین حال، تأکید نظریه مزبور بر مقوله شرم و شرمساری، وجدان اخلاقی، مسئولیت‌پذیری و احیای اجتماع و خانواده و تناسب نسبی آن با فرهنگ دینی و بومی ایران، جذابیت سیاسی - اجتماعی ویژه‌ای به این نظریه می‌بخشد.

واژگان کلیدی: شرمساری بازپذیرکننده، ادغام فرهنگی، راهبرد فرهنگی، اجتماع‌گرایی و عدالت ترمیمی.

فصلنامه راهبرد اجتماعی فرهنگی • سال سوم • شماره دهم • بهار ۹۳ • صص ۳۸-۷

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۱۱/۹ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۳/۳

۱. دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران، نویسنده مسئول (aliverdina@umz.ac.ir).
۲. دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران (mohammadreza.hasani63@yahoo.com).

مقدمه

امروزه بر مبنای پژوهش‌های علمی و یافته‌ها و شواهد موجود، به خوبی روشن شده است که هیچ مسئله یا معضل اجتماعی^۱ به تمامی علاج نخواهد شد، مگر اینکه کلیت اجتماع و وجدان عمومی در آن درگیر شود و روح جمعی و اراده عمومی جامعه در نظر و عمل برای گشودن گره از آن تلاش کند. به بیان دقیق‌تر، مادامی که مردم یک جامعه در صحنه اجتماع حاضر نشده و نقش خود را به درستی ایفا نکنند، معضلات و مسائل فراگیر اجتماعی از فقر و تبعیض و نابرابری تا اختلاس و اعتیاد و فساد و آلودگی هوا و خشونت و بزهکاری حل نخواهد شد. مادام که فرهنگ جامعه، بر نفع شخصی و فردگرایی^۲ تأکید دارد و مسئولیت اجتماعی و خیر جمعی و وظیفه عمومی را طرد می‌کند، انتظار اصلاح امور و حل و فصل مسائل گوناگون اجتماعی، انتظاری بی‌وجه خواهد بود. بنابراین پیش از تبدیل یک معضل و مشکل به «مسئله‌ای عام و عمومی»، سخن گفتن از عزم عمومی برای مداخله و مقابله با آن و در نتیجه اصلاح و تغییر آن چندان موجه و منطقی نمی‌نماید.

نظریه شرمساری بازپذیرکننده^۳ بریث‌ویت^۴، از جمله نظریه‌های جدید جرم‌شناختی است که همسو با آنچه بیان شد، بر نقش اجتماع^۵ و سهم مهم و حساس آن در مقابله با جرم و انحرافات تأکید دارد. از جمله جالب‌ترین و جذاب‌ترین دلالت‌های نظریه شرمساری بازپذیرکننده در رابطه با سیاست‌های جنبش‌های اجتماعی، این است که ژرف‌ترین مسائل جرم‌نزد ما، مسائلی است که ما در موقعیت مساعدی برای انجام اقدامی در خصوص آنها قرار داریم. سیاست‌های جنبش‌های اجتماعی، راهبردی برای پیشگیری از جرم است که

-
1. Social problem
 2. Individualism
 3. Reintegrative shaming theory
 4. Braithwaite
 5. Community

بریت‌ویت در ذهن خود پروراندده است. اگر نابرابری ساختار قدرت، سبب خشونت خانگی و جرایم شرکتی علیه کارگران شده و متصدیان بانکی شرمسار نمی‌شوند (و از این رو اشاعه یافته‌اند)، جنبش زنان که القاکننده شرم آگین بودن خشونت علیه زنان باشد، جنبش یکپارچه تجاری که جرائم ایمنی و بهداشتی را تقبیح کند و جنبش مشتری که زد و بند بانک‌ها را افشا کند، می‌تواند اثرات شایانی به دنبال داشته باشد (Braithwaite, 2000: 292).

مفهوم شرمساری بازپذیرکننده روشی نوین برای تفکر در باب پویش‌های خانوادگی، پیوند افراد با اجتماع، پیوند شرکت‌ها با دولت و بیشتر سؤالات بنیادین در حوزه جامعه‌شناسی جرم عرضه می‌دارد. کتاب جرم، شرم و بازپذیری^۱ اثر بریت‌ویت به تدریج به یک اثر کلاسیک تبدیل می‌شود (Best, 1990: 319). کانون نظریه شرمساری بازپذیرکننده درک ارتباط جرم و کنترل اجتماعی است که بر شرمساری اعمال مجرمانه و بازپذیری بعدی عاملان کجرو تأکید می‌کند. چنین استدلال می‌شود که جوامع دارای نرخ پایین تری از انواع جرم (مانند ژاپن)، عمدتاً بر این نوع کنترل اجتماعی اتکا دارند و تلاش می‌کنند از طریق بازسازی پیوندهای اجتماعی، به اصلاح فرد کجرو پردازند. در مقابل، جوامعی با نرخ جرم بالا (نظیر ایالات متحده) بر انگ‌زنی تکیه دارند و برای جلوگیری از چرخه تکرار تخلف تلاش کمتری به خرج می‌دهند (Jefferson, 2006: 164; Braithwaite & Mugford, 1994: 140; Gadd &).

بریت‌ویت بر خلاف بسیاری از سنت‌هایی که بر مجازات خلافکار یا طرد او از جامعه در عرصه سیاست کنترل جرم تأکید دارند، بر ادغام فرهنگی^۲ تأکید دارد و استدلال می‌کند که مهم‌ترین عامل کنترل جرم، «تعهد فرهنگی^۳ به شرمساری» است. طبق توصیه بریت‌ویت، جامعه باید فضایی پدید آورد که در آن نه بر چسب‌زنی و یا طرد خلافکار از جامعه، بلکه پذیرش و بازگشت او به جامعه، به‌عنوان اولین هدف دنبال شود. نرخ خلافکاری هنگامی پایین است که جامعه در رابطه با تخلفات جدی، شرمساری بازپذیرکننده‌ای به کار گیرد و کارکرد آموزشی و اخلاقی مجازات را بر کارکرد بازدارندگی^۴ مقدم شمارد (Kim, 2011: 61; Scheuerman, 2012:5; Lu, 1998: 61). بریت‌ویت در تبیین گرایشات مجرمانه فردی و

1. Crime, shame and reintegration
2. Cultural integration
3. Cultural commitment
4. Deterrence

نیز نرخ کلی جرم و انحراف، مفاهیم جامعه‌پذیری را با ایده‌های کنترل اجتماعی تلفیق کرده است (Botchkovar, 2005: 401; Hay, 2001: 136).

بریت‌ویت چنین می‌انگارد که تفاوت اساسی میان ژاپن و غرب، تفاوت فرهنگی است. جایی که غرب فرهنگ فردگرایی را می‌ستاید، ژاپن فرهنگ اجتماع‌محور را به رسمیت شناخته و آن را ارج می‌نهد. شرم در ژاپن، به دنبال نقض قانون به‌طور عام توسط کلیت اجتماع و نه صرفاً متخلفان فردی احساس و تولید می‌شود. معلمان یا مربیان، اعضای خانواده و دوستان معجزه‌گر در پی کنش‌های انحرافی شخص احساس شرم می‌کنند. در جایی که غربیان ورود سرزده و بی‌اجازه دولت به مسائل «شخصی» خانوادگی را نمی‌پذیرند، ژاپن طبق ادعای بریت‌ویت، این سیاست و خط مشی را در چارچوب سنت‌های خود و همبستگی زندگی خانوادگی تحقق و عینیت بخشیده است. آنجا که حکومت‌های غربی، شدت برخورد را کلید کنترل اجتماعی می‌شمارند، ژاپن به ندامت، پشیمانی و عذرخواهی به مثابه شیوه‌ای برای بخشش و بازپذیری صمیمانه بزهکار تمسک می‌جوید (Gadd, 2006: 164). در ژاپن، سرپیچی از قوانین و مقررات بیرونی و درونی در جنبه‌های اساسی و مهم زندگی و لذا نامناسب دیده شدن از طرف دیگران، نه تنها هزینه شرم را بر شخص، که بر خانواده و گروه دوستی او نیز وارد می‌سازد. در نتیجه، انتظار شرم و اجتناب از آن، به انگیزه پیشرفت و موفقیت و رفتار اخلاقی کمک می‌کند. این نکته، خودتنظیمی خشم را نیز در بر تواند گرفت (Bear et al., 2009:230). بریت‌ویت از جرم به مثابه علامتی بر بیماری‌های زیرین اجتماعی یاد می‌کند. عمده این مشکلات و نابسامانی‌ها از عدم ادغام فرد در جامعه نشأت می‌گیرد. بنا به استدلال وی، فقدان وفاق اخلاقی در جوامع غربی این اجازه را به افراد می‌دهد که به آسانی از مسیر درست انگاشته شده منحرف شوند. ما نیز متقابلاً به آن نوع مجازاتی مشغولیم که این افراد را به عوض بازگشت به جامعه، از جامعه دور می‌سازد (Potter, 1992: 224).

نظریه شرمساری بازپذیرکننده، با زمینه و بستر اجتماعی - فرهنگی جامعه ایرانی تناسب و تجانس بیشتری دارد. در نتیجه شرح و بسط نظریه فوق در جامعه ایرانی به‌عنوان یک جامعه آسیایی می‌تواند بسیار مفید و راهگشا باشد. طبق نظر بریت‌ویت (Hay, 1998: 162)، نظریه شرمساری بازپذیرکننده به‌ویژه در فرهنگ‌های آسیایی کاربردی است. فرهنگ‌های آسیایی، به‌سان فرهنگ‌های غربی مبتنی بر فردگرایی و تقدم فرد بر جمع

نیست، بلکه اهداف و آرمان‌های جمع، جامعه و گروه بر خواسته‌ها، اهداف و نیازهای فرد اولویت و تقدم دارند. همچنین، نظریه شرمساری بازپذیرکننده و عدالت ترمیمی، به بینش‌ها و آموزه‌های دین مبین اسلام در خصوص جامعه و عدالت نیز نزدیک‌تر است. دو مفهوم در دادرسی اسلامی عمدتاً با موضوع عام عدالت اسلامی در ارتباط است: مفهوم منزلت انسانی و مفهوم اجتماع ایمانیان یا امت. مفاهیم مذکور همچون مفهوم عدالت، در قلب حقوق اسلامی به‌طور عام و دادرسی اسلامی به‌طور خاص قرار دارند. علاوه بر این، هر دوی این مفاهیم، ارزش‌هایی هستند که در عدالت ترمیمی مورد تأکید هستند. منزلت انسانی ارزشی است که در آیین دادرسی اسلامی بسیار فراگیر است. این موضوع در گفتمان اسلامی بعضاً با مفهوم غربی حقوق بشر قیاس می‌شود. منزلت انسانی، که گاه اشاره‌ای است به مسئله احترام به اشخاص، نتیجه و حاصل جامعه و قانون عادلانه است. در شریعت، احترام متقابل به یکدیگر موضوع اصلی و حیاتی عدالت است. با اشخاص باید محترمانه برخورد کرد؛ چراکه اشرف مخلوقات و جانشین خدا بر روی زمین هستند. بنابراین، اصل برابری و مساوات - که با همه باید به احترام مساوی و برابر برخورد کرد، به رغم وجود تفاوت‌هایی همچون نژاد، ثروت، طبقه، جنسیت - ذیل مفهوم منزلت قرار می‌گیرد. یکی از اهداف شریعت حفظ شأن و منزلت آدمی، بنابراین تأسیس یک جامعه عادلانه است. در حقوق جزای اسلامی، تعادل میان حفظ منزلت آدمی و حفظ جامعه به مثابه یک کل، از طریق ایجاد تمایز بین جرایم زیانبار برای فرد و جرائم آسیب‌زا برای جامعه عملی می‌شود. همانطور که نقل شد، تأکید بر منزلت انسانی ارزشی است که در عدالت ترمیمی نیز بواسطه مفهوم «احترام» مورد تأکید است.

گذشته از این، در حقوق کیفری اسلامی، گذشت و مهربانی به وفور مورد تأکید بوده و بر آن توصیه و سفارش شده است. هرچند نه قربانی و نه دولت نمی‌توانند مرتکبین جرائم «حد» را که در صورت نخست، جرائمی علیه خدا و اجتماع و نه افراد تلقی می‌شوند، ببخشند، اما واضح است که خداوند ممکن است بزهکاران را مورد عفو و بخشش قرار دهد. نه تنها خداوند بزهکاران توبه‌کننده را در جرائم «حد» می‌بخشد، بلکه به افراد و اجتماعات آسیب‌دیده نیز سفارش و توصیه شده که شخص بزهکار را بخشیده و در مورد

-
1. Islamic law
 2. Islamic criminal

جزای قصاص از خود شفقت نشان دهند. قرآن کریم در خصوص تعدی علیه تمامیت جسمانی اشخاص بعد از بیان حکم قصاص، قضیه آشتی، صلح و گذشت از قصاص از سوی صاحب حق را مطرح کرده است. در آیه ۱۷۸ سوره بقره خداوند تعالی می‌فرماید: «ای افرادی که ایمان آورده اید حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما مقرر شده است... پس در صورتی که ولی دم با قاتل آشتی نماید و قاتل از جانب برادر خود (یعنی ولی دم) از قصاص بخشیده شود، ولی دم باید در گرفتن خونبها از روش نیکو و پسندیده پیروی نموده و حال قاتل را در نظر بگیرد و قاتل هم خونبها را با نیکی و خوبی و خوشی به ولی دم بپردازد. این حکم، تخفیف و رحمت از جانب پروردگار شما است». در آیه ۴۵ سوره مائده نیز پس از بیان حکم قصاص نفس و جراحات خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «... اگر کسی آن را ببخشد (از قصاص صرف نظر کند) کفاره گناهان او محسوب می‌شود». باز در همین خصوص، در آیه ۴۰ سوره شورا آمده است: «کیفر و جزای بدی (منظور ظلم و ستم و تعدی بر کسی است) مجازاتی همانند آن است و هر کس ببخشد و آشتی ورزد پاداش و مزد او با خداوند تبارک و تعالی است». این نکته را هم باید افزود که یکی از اهداف مجازات در قوانین اسلامی همچون کیفرشناسی غربی، بازپروری و توانبخشی بزهکار است. مجازات باید به «بهبود» بزهکار کمک کند و او را دوباره به عضوی مفید و مولد در جامعه تبدیل کند. توانبخشی یکی از اهداف عدالت ترمیمی نیز هست. بنابراین در قوانین اسلامی، پروژه توانبخشی نه تنها با توانایی بزهکار برای تبدیل شدن او به عضو سالمی از جامعه، بلکه با توانایی بزهکار جهت ترمیم رابطه‌اش با خدا نیز ارتباط دارد. این مسئله خود را از طریق توبه و پرداخت کفاره نشان می‌دهد.

روشن است که ایده شرمساری در عرصه نظر و دلالت‌های سیاستی آن در صحنه عمل، با سنت‌های تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و دینی جامعه ایرانی سنخیت زیادی دارد و همین موضوع، توجه و پرداختن عمیق و تفصیلی به آن را به ضرورتی اساسی تبدیل می‌کند. مقاله حاضر نیز به‌عنوان گامی اولیه و پیش‌درآمدی بر این ضرورت محسوب می‌شود. مقاله حاضر در دو بخش عمده تدوین یافته است. بخش اول به شرح و توصیف نظریه شرمساری بازپذیرکننده می‌پردازد و بخش دوم نیز به دلالت‌های سیاستی نظریه شرمساری بازپذیرکننده در حوزه‌های مختلف اجتماعی اختصاص یافته است. این مقاله صرفاً در مقام طرح اجمالی یک ضرورت است و شرح و توضیح دقیق‌تر آن متضمن بحث

و بررسی‌های بیشتری است.

۱. نظریه شرمساری بازپذیرکننده

نظریه شرمساری بازپذیرکننده، یک رهیافت نئودورکهایمی است که بر نقش نیروهای ساختاری و فرهنگی در انسجام اجتماعی و جرم انگشت تأکید می‌نهد. بریث‌ویت با تلفیق فرایندهای سطح خرد و سطح کلان ادعا می‌کند که نظریه شرمساری بازپذیرکننده، قادر به تبیین جرم در دو سطح فردی و جامعه‌ای است (Schaible et al., 2011: 105). نظریه شرمساری بازپذیرکننده سنت‌های جرم‌شناختی متعددی را حول مفهوم شرم^۱ گرد آورده و از این طریق کوشیده است جرم و تکرار جرم را با تمرکز بر شدت و نوع توبیخ و عدم تأیید اجتماعی تبیین کند (Dollar, 2013:2).

نظریه شرمساری بازپذیرکننده اشاره به رویکردی در باب کنترل اجتماعی است که در تقابل با راهبردهای کنترل اجتماعی غربی است. راهبردهای کنترل اجتماعی غربی، بر مجازات و کنترل رسمی تأکید وافر دارند و عمدتاً بر یک دولت مقتدر و غیرشخصی و بر مجریان حرفه‌ای قانون اتکا دارند. اما مفهوم و نظریه شرمساری بازپذیرکننده، به بینش جدیدی در شناسایی متخلفان و جرم اشاره دارد. در شرمساری بازپذیرکننده، به‌طور ضمنی سه نوع نقد (Lu, 1998: 67) بر راهبردهای کنترل جرم در جوامع فردگرا از جمله آمریکا وارد است که عبارتند از: انتقادات معطوف به سطح فردی، سطح سازمانی و سطح جامعه‌ای.

در سطح فردی، فقدان تعهد، به‌هم‌پیوستگی و کمک متقابل در میان ساکنان اجتماع سبب می‌شود اعضای اجتماع و به‌ویژه شهروندان ضعیف، در برابر مسائل و اختلافات برخاسته از تعاملات با همسایه‌ها آسیب‌پذیر باشند. طبق نظر بریث‌ویت، ایدئولوژی فردگرایی و حاکمیت قانون، اقدامات کنترل اجتماعی را که مشوق مداخله‌گرایی دولتی و تضعیف‌کننده اقدامات فردی است، تسهیل کرده است. در جوامع فردگرا، ایدئولوژی دولت حداقلی مولد واقعیت اجتماعی دولت حداکثری بوده است. به‌دلیل کاهش تعاملات چهره به چهره در بین همسایه‌ها، توبیخ دوستان و گروه‌های میانجی نظیر مدارس، کلیساها، اتحادیه‌های تجاری و انجمن‌های صنعتی، تأثیر چندانی به همراه ندارند. دولت پاسخگوی

1. Societal
2. Shame

افزایش پنداری در جرم است و تنها راه آن نیز طرد و حذف هر چه بیشتر مردم و اعطای قدرت بیشتر به عاملان پلیسی است. در حضور یک دولت مقتدر، چه بسا افراد از مراقبت و توجه به نیازمندان و مستمندان اجتماع خود دست بکشند. چه بسا مردم علاقه خود را برای کمک و دخالت مستقیم در حل و فصل مشکلات و مسائل محلی، خواه متأثر از آنها باشند و خواه نباشند، از دست بدهند. به این ترتیب، به جهت نیاز به همکاری داوطلبانه در بین افراد بر مبنای محلی، دولت افرادی را به این کارها می‌گمارد که سبب وابستگی بیش از پیش آنها به دولت می‌شود. در نتیجه، رفتار تعاونی و مشارکت آمیز به تدریج افول می‌کند و اجتماع تضعیف می‌گردد.

نقد دوم معطوف به سطح سازمانی است. در غرب، عدم همکاری در بین آژانس‌های گوناگون کنترل اجتماعی و در داخل اجتماع، مانع از تلاش‌ها و اقدامات کنترل جرم می‌شود. تاریخ اخیر پلیس در آمریکا نشان می‌دهد که حتی پیشرفته‌ترین دپارتمان‌های پلیسی از حیث فنی هم نمی‌توانند بدون همکاری اجتماع، عملکرد مناسبی داشته باشند. با این حال، به سبب سنت قدرتمند حاکمیت قانون، نهادهای غربی به صورت تاریخی مستقل‌تر و تمایز یافته‌تر شده‌اند. برای مثال، در نظام عدالت کیفری، پلیس، دادیار و قضات، به جای داشتن حس مشترک حرفه‌گرایی، به گونه‌ای عمل می‌کنند که گویی به گروه‌های متمایزی تعلق دارند و مداوم یکدیگر را به خاطر ناکارایی و نارسایی‌های نظام نكوهش می‌کنند. بر این اساس، راهبردهای کنترل جرم به احتمال زیاد، نه بازپروری و بازپذیری، بلکه متمرکز، رسمی و با تأکید بر مجازات خواهد بود.

سومین نقد وارد بر راهبردهای کنترل اجتماعی سنتی، معطوف به سطح جامعه‌ای است. طبق بیان بریث‌ویت، اهمال و سهل‌انگاری زیادی نسبت به رفتارهای انحرافی در غرب وجود دارد. اهمال و سهل‌انگاری نیز به احتمال زیاد با نرخ بالای جرم ارتباط دارد. بریث‌ویت عمل اهمال‌کاری و سهل‌انگاری پیشنهادی توسط نظریه شمولیت را به شدت رد می‌کند. نظریه شمولیت به گفته وی، طرفدار چیزی بیش از اهمال‌کاری و پذیرش متخلفان از سوی اجتماع نیست. وی همراه با کوهن، خاطر نشان می‌سازد که جذبه نظریه شمولیت، تأکید آن بر سازش، همکاری و عادی‌سازی است. با این حال، طبق استدلال

-
1. Rule of law
 2. Inclusionary theory

آنها، بدون محاکمه و توبیخ رفتار ناصحیح، نظریه شمولیت نمی تواند هیچ راه حلی برای جرائم خیابانی ارائه دهد. نظریه شرمساری بازپذیرکننده در واقع طرفدار اخلاقی کردن نیرومند گناه، خطاکاری و مسئولیت پذیری است. فضای اخلاقی کردن باید به گونه ای باشد که متهم در موقعیتی قرار بگیرد که تلاش کند به اجتماع، بی گناهی خود را بقبولاند و اجتماع را متقاعد سازد که انحراف او بی ضرر و لذا قابل عفو و چشم پوشی است و بدین سان، ابراز پشیمانی کرده و در پی جبران آسیب و زیان وارده بر اجتماع برآید. بنابراین نظریه شرمساری بازپذیرکننده دلالت بر این دارد که ما به جای اهمال کاری و موافقت، باید سختگیر^۱ و موافق باشیم (Ibid: 69). در نتیجه، جوامع با جرم پایین، جوامعی هستند که در آنجا تساهل و سهل انگاری مشاهدات محدود است و اجتماعات ترجیح می دهند مسائل مربوط به جرم را به جای ارجاع به مراجع حرفه ای، خود حل و فصل کنند (Gadd, 2006: 165).

بریتویت معتقد است که عمده سنت های نظری جرم شناختی و توصیه های سیاستی (فایده گرایی، نئو کلاسیک و لیبرال - تسامح گرا) نه تنها در ارتقای فهم و شناخت ما از علل رفتار مجرمانه و کنترل آن قرین توفیق نبوده اند، بلکه در عمل، چه بسا با تشویق و تسهیل «اخته کردن کنترل اجتماعی جرم»، با غفلت از مفهوم شرمساری بازپذیرکننده، اساساً به افزایش نرخ جرم در عصر کنونی کمک کرده اند. گرایش هر یک از سنت های رایج در سیاست گذاری های جرم شناختی در به کار بستن خنثی سازی فعالیت اجتماعی در کنترل جرم، به نحو ایجابی مشوق جرم بوده است. جرم زمانی به نحو بهتری کنترل می شود که اعضای جامعه، با مشارکت فعال در شرمسار کردن متخلفان و شرمساری آنها از رهگذر مشارکت متمرکز به طرق بازپذیری متخلف در جمع شهروندان قانون پذیر، کنترل کنندگان اصلی و اولیه جرم باشند (Chen, 2002: 53; Russell, 1998: 303).

به این ترتیب، نظریه شرمساری بازپذیرکننده در پیدایش نرخ جرم، آشکارا بر بافت فرهنگی اجتماع (در پیوستار اجتماع گرایی - فرد گرایی) دلالت دارد. از منظر کاهش جرم، دو رابط علی به وضوح دیده می شود. اولاً هر چه سیستم های اجتماعی اجتماع گرا بتوانند به نحو بهتری خلافکاران را در سرزنش رفتارهای ضد اجتماعی شرمسار کنند، تکرار جرم و

-
1. Moralizing
 2. Intolerant

در نتیجه نرخ کلی جرم باید با کاهش روبرو باشد. دوم، هر چه سیستم‌های اجتماعی اجتماع‌گرا، احساس تعهد اخلاقی و اجتماعی را به دیگران القا کنند، احتمالاً کنش‌های آغازین مجرمیت را قبل از وقوع توبیخ کرده و بدین طریق نرخ کلی جرم را کاهش می‌دهند (Chamlin & Cochran, 1997: 205).

مطابق این نظریه، جوامع در صورتی نرخ جرم پایین‌تری خواهند داشت که شرم را به نحو مؤثری در زمینه جرم به کار ببندند. میزان خشونت در جوامع زیاد خواهد بود، اگر رفتار خشونت‌آمیز شرم‌آور نباشد، نرخ تجاوز به عنف بالا خواهد بود، اگر مردها بر آن مباحثات بورزند، جرائم یقه‌سفید رایج خواهد بود، اگر قانون‌شکنی زرنگی محسوب شود و نه شرم‌آور (Braithwaite, 2000: 281). دعای اصلی نظریه شرمساری از این قرار است: ۱. مسامحه در برابر جرم به وخامت امور می‌انجامد، ۲. انگ‌زنی، یا شرمساری غیرمحترمانه یا طردکننده جرم که باز هم وخامت امور را به دنبال دارد و ۳. شرمساری بازپذیرکننده با توبیخ رفتار ضمن حفظ احترام به خلافکار و پایان دادن به آن با مراسم گذشت و بخشش، از جرم جلوگیری می‌کند (Braithwaite, 2002:74; Braithwaite, 1993: 1). آن دسته از نظام‌های اجتماعی که از اصول شرمساری بازپذیرکننده پیروی می‌کنند، از طریق حفظ پیوندهای دوستی و انس و محبت و احترام، جرم و بازگشت به جرم را کاهش می‌دهند (Miethe et al., 2000: 528).

۲. شرمساری بازپذیرکننده در برابر شرمساری انگ‌زننده^۱

از ویژگی‌های نو و بدیع در نظریه بریث‌ویت، تفکیک شرمساری بازپذیرکننده از شرمساری انگ‌زننده^۲ است. در اینجا، نظریه شرمساری بازپذیرکننده به فراسوی نظریه برچسب‌زنی^۳ استی که صرفاً بر انگ‌زنی متمرکز شده بود، حرکت می‌کند. شرمساری بازپذیرکننده، پاسخگو بودن متخلفان را در قبال کنش‌های انحرافی مورد تأکید قرار می‌دهد، اما ضمن گذشت و بخشش می‌پذیرد که آنها دوباره به آغوش خانواده و جامعه بازگردند. برعکس، انگ‌زنی، متخلفان را نمی‌بخشد و باعث می‌شود که آنها طرد شده و یا خود را به صورت طردشده ببینند (Braithwaite, 1993:1; Bennett, 1996:2; Ttofi, 2008: 354;)

-
1. Stigmatizing shaming
 2. Stigmatizing shaming
 3. Labeling

(Ivancevich et al., 2008: 407).

شرمساری بازپذیرکننده هنگامی رخ می‌دهد که اعضای اجتماع با ابراز عدم تأیید در برابر کجروی و اکنش نشان داده و متعاقباً بازگشت خلافکار را به آغوش جامعه و اجتماع بپذیرند (Miethe, op.cit). شرمساری بازپذیرکننده به عنوان مفهوم محوری نظریه شرمساری بازپذیرکننده، به روشی اطلاق می‌شود که شرم آور بودن جرم را بدون طرد عامل رفتار تفهیم می‌کند (Tofl, 2008: 352). شرمساری بازپذیرکننده بر بازگشت متخلف به دامان اجتماع تأکید می‌گذارد و پایگاه بزهکاری او را پاک می‌کند. با این حال، تعابیر «بازپذیری» و «شرمساری» امر واحدی نیستند، بلکه دو جزء از یک فرایند متوالی هستند که از طریق آن، متخلف شرمگین شده و سپس به درون جامعه بازمی‌گردد (Miller, 2009:5). به عبارت دیگر، شرمساری بازپذیرکننده آن نوع شرمساری است که تلاش دارد از طریق زبان و کلام و مراسم بخشودگی یا تشریفات تأیید هویت سالم خلافکار، او را به جمع شهروندان قانون‌پذیر و قابل احترام بازگرداند. وجه متمایز شرمساری بازپذیرکننده با شرمساری انگ‌زننده از حیث شدت و کمیت نیست، بلکه بر حسب این دو شاخص از هم تمایز می‌یابند: ۱. دوره زمانی کوتاه و نه بی‌پایان، که با گذشت و بخشش پایان می‌یابد و ۲. انجام اقداماتی جهت حفظ تعلقات و پیوندهای دوستی یا احترام در بازه زمانی محدودی که شرمساری اعمال می‌گردد (Miller, 2009:5; Cullen & Agnew, 2011: 258). در حالی که طبق نظر بریث ویت، مراسم رسوایی به توالی عدم تأیید - رسوایی - اخراج^۲ راجع است، مراسم بازپذیری، بر توالی عدم تأیید - آبروداری - ادخال^۳ تأکید و تمرکز دارد. یعنی مراسم مزبور نخست بر القای عدم تأیید واقعه تأکید دارد که از طریق بازپذیری در اجتماع دنبال می‌شود. همه امور در چارچوب پیوستاری از احترام به متخلف و با این فرض انجام می‌گیرد که کنشگر ذاتاً شخصی نیکو و قابل احترام است. شرم در خطوط پیوستاری از احترام به خطا کار منتقل می‌شود. اصلاح و ترمیم در گرو کسب اطمینان از این مسئله است که هویت انحرافی (یکی از هویت‌های چندگانه کنشگر) به خصلت منزلتی مسلطی که سایر هویت‌ها را به زیر نفوذ خود درآورد، تبدیل نشده است. کار ارتباطی معطوف به حفظ و تداوم هویت‌هایی مانند دختر، دانش‌آموز، فوتبالیست خوب و ترجیح آنها بر خلق

۱. البته این ادعا، به سبب وجود برخی از ابهامات در نظریه بریث ویت، یگانه‌تقریر از این نظریه نیست.

۲. Disapproval-degradation-exclusion

۳. Disapproval-non-degradation-inclusion

هویت‌های «مسلطی»^۱ مثل بزهکاری است (Braithwaite, 1993: 142).

در مقابل، شرمساری انگ‌زننده، به خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه فریبندگی و جذابیت زیادی می‌بخشد؛ چراکه به یک معنا، خرده‌فرهنگ‌هایی هستند که طردکنندگان را طرد می‌کنند. انگ‌زنی یا داغ‌ننگ، شرمساری جداکننده‌ای است که در جریان آن هیچ تلاش و هیچ نوع اقدامی برای بخشودگی خلافکار یا تأیید شخصیت وی و در نتیجه تقویت عضویت او در جمع شهروندان قانون‌پذیر صورت نمی‌گیرد. انگ‌زنی می‌تواند اساساً نوعی شرمساری در غیاب بازپذیری تلقی شود. اهمیت انگ‌زنی نخست از این بابت است که این نوع واکنش، با خلافکاران به‌مثابه افراد مطرود برخورد می‌کند و واکنش دشمنانه و مجرمانه آنها را برمی‌انگیزد. شرمساری انگ‌زننده باعث می‌شود خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه جذاب جلوه کنند؛ چراکه خرده‌فرهنگ‌هایی به شمار می‌روند که ردکنندگان را رد می‌کنند (Braithwaite, 1989: 102; Ventura, 2006: 18; Cullen, 2011: 258). در اینجا شخص خلافکار مطرود می‌شود و انحراف او فرصت لازم برای تبدیل شدن به منزلت اصلی^۲ را پیدا می‌کند. منزلت اصلی فرد مورد تشویق واقع شده و وادار می‌شود خود را با رفتارهای مجرمانه پیشین تعریف کند (Léger, 2009: 72).

هنگامی که شرمساری انگ‌زننده، به بهای اشارات و تشریفات بازپذیرکننده که نافی انحراف است، فرصت ظهور و بروز یابد، شخص کجرو هم به سمت خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه جذب خواهد شد و هم از دیگر عوامل به‌هم پیوستگی (خانواده، همسایگان، کلیسا و...) دور خواهد شد. ورود به گروه‌های خرده‌فرهنگی، الگوهای نقش مجرمانه، یادگیری فنون جرم و فنون خنثی‌سازی (یا دیگر اشکال حمایت اجتماعی) جرم را تدارک دیده و به ارتکاب جرم جذابیت فوق‌العاده‌ای می‌بخشد. بنابراین هر چه شرمساری به نوع انگ‌زننده نزدیک بوده و از نوع بازپذیرکننده دور باشد و خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه در جامعه به وفور و دسترس‌پذیر باشد، حاصل کار نرخ بالای جرم خواهد بود. جوامعی که وجه مشخصه آنها میزان بالای انگ‌زنی است، در مقایسه با جوامعی که مشخصه آنها شرمساری بازپذیرکننده است، نرخ جرم بالاتری خواهند داشت (Ventura, 2006: 17; Cullen, 2011: 259). این نکته را هم باید افزود که انگ‌زنی بالا در جامعه، از جمله عواملی است که با

1. Master

2. Master status

خلق جماعت مطرود و فاقد هیچ نوع التزام به هم‌نوایی و بی‌بهره از عزت نفس، شکل‌گیری خرده‌فرهنگ مجرمانه را در چارچوب جامعه مرسوم تشویق می‌کند. افراد به فرهنگی بدیل و جایگزین می‌گریند تا برایشان عزت نفس ارمغان کنند. از سوی دیگر، فرهنگ اجتماع گرا، کجروان را درون شبکه‌ای از روابط و اتصالات با جامعه مرسوم تربیت می‌کند، و این سان، از انزوا و طرد وسیع که ماده خام شکل‌گیری خرده‌فرهنگ‌هاست، جلوگیری می‌کند. جهت ایضاح بیشتر مطلب فوق، دو نوع شرمساری به مثابه یک دوگانگی معین عرضه می‌شود. در هر جامعه‌ای در عمل با برخی انحرافات به شیوه‌هایی عمدتاً انگ‌زنانه برخورد می‌شود، در حالی که در جوامع دیگر عمدتاً شرمساری بازپذیرکننده اعمال می‌شود. در واقع، یک انحراف واحد، توسط عده‌ای عموماً به صورت انگ‌زنی و توسط عده‌ای دیگر به صورت بازپذیرکننده پاسخ می‌گیرد. هر چه وزنه شرمساری به سمت انگ‌زنی بیشتر سنگینی کند، فرایندهای جرم‌زایی، با احتمال بیشتری رخ خواهد داد و هر چه ترازوی شرمساری به سمت بازپذیرکننده میل کند، فرایندهای غیررسمی کنترل جرم، با احتمال بیشتری بر این فرایندهای جرم‌زایی غالب خواهند آمد (Cullen, 2011:260).

۳. تفاوت نظریه شرمساری بازپذیرکننده با نظریه‌های جرم‌شناختی غربی کلاسیک

نظریه شرمساری بازپذیرکننده، از برخی جنبه‌ها با نظریه‌های پیشین تفاوت اساسی دارد. به نظر هونگ لیو^۱ (۱۹۹۸)، گرچه نظریه شرمساری بازپذیرکننده، تلفیقی از نظریه‌های جرم‌شناختی غربی است، سه خصلت عمده و کلیدی در نظریه شرمساری بازپذیرکننده وجود دارد که آن را از نظریه‌های جرم‌شناختی غربی متمایز می‌سازد:

نخست، نظریه شرمساری بازپذیرکننده، به کنترل اجتماعی صیغه اخلاقی می‌بخشد و عنان کنترل را به دست مردمان عادی و خانواده و اجتماع آنها بازمی‌گرداند. نظریه بریث‌ویت به وجدان افراد، اخلاق و احساس شرم آنها توسل می‌جوید. این درست نقطه مقابل سایر سنت‌های جرم‌شناختی است که از حرفه‌ای شدن، نظام‌مندی، علمی شدن^۲ و اجتماع‌زدایی^۳ از نظام عدالت طرفداری می‌کنند. دومی ممکن است به اعضای اجتماع چنان

1. Hong Lu
2. Professionalizing
3. Systematizing
4. Scientizing
5. De-communitizing

تلقین کند که آنها ایمان بیاورند کارشناسان می‌توانند راهکارهایی علمی برای مسائل جرم ارائه دهند و از این رو، آنها را از توجه به راهکارهای محلی منصرف می‌کنند (Lu, 1998: 54). به باور بریث‌ویت، اصولاً تا زمانی که اجتماع بر این نظر است که متخصصان می‌توانند از طرق علمی به راه‌حل‌های مشکل بزهکاری دست یابند، این خطر وجود دارد که شهروندان از مشارکت در برنامه‌ها و اقدامات پیشگیرانه‌ای که توسط خود آنها انجام شدنی است سر باز زنند. با این تلقی، وقتی من شاهد ارتکاب جرمی هستم یا می‌بینم که همسایه کنار من در حال نقض قانون است، من فقط باید به کار خود برسم، چراکه افراد دیگری هستند که به‌عنوان پلیس و وظیفه‌برخورد با این مشکل را دارند (غلامی، ۱۳۹۱؛ زهر، ۱۳۸۳: ۳۷).

دوم اینکه، برخلاف سایر جوامع غربی که بیانی انفعالی از رفتار مجرمانه به دست می‌دهند، گویی توسط متغیرهای زیستی، روان‌شناختی و ساختاری اجتماعی بدون کنترل مجرمان، تعیین می‌یابد، نظریه شرمساری بازپذیرکننده مفهومی فعال از مجرم را می‌پذیرد. مجرم در این نظریه، انتخاب‌کننده‌ای است - ارتکاب جرم، پیوستن به خرده فرهنگ، اتخاذ یک خودانگاره انحرافی، بازپذیری خود، پاسخ به رفتارهای بازپذیری دیگران - که علیه پس‌زمینه فشارات اجتماعی به واسطه شرمساری واکنش نشان می‌دهد (Lu, 1998: 54). مسئولیت‌پذیری فعال در برابر مسئولیت‌پذیری منفعل، هدف و غایت شرمساری بازپذیرکننده است. اثر بلندمدت این نوع شرمساری، تغییر ذهنیت متخلف و نگرش او به قانون و هم‌نوایی او از طریق آموزش و انگیزش عاطفی است (Tosouni, 2004: 2).

سوم اینکه نظریه مزبور، به صورت‌بندی فرایندی از کنترل اجتماعی می‌پردازد که متکی بر سازوکارهای شرمساری و بازپذیری است و مشروط به اجتماع‌گرایی^۱ و به‌هم‌پیوستگی^۲ در بافت غربی است. به هم‌پیوستگی و اجتماع‌گرایی، معمولاً شرایط اجتماعی کشورهای در حال توسعه، به استثنای ژاپن است. (Lu, op.cit).

با توجه به ریشه‌ها و رگه‌های شرقی نظریه شرمساری بازپذیرکننده و تفاوت‌های بارز آن با نظریات غربی و به‌ویژه تأکید آن بر مقوله‌های اخلاق، اختیار و اجتماع، به نظر می‌رسد که این نظریه با بافت اجتماعی - فرهنگی جامعه ایرانی تناسب و سنخیت بیشتری

-
1. Communitarianism
 2. Interdependency

داشته باشد. بنابراین دست کم در مقام نظر، نظریه مزبور دفاع‌پذیر می‌کند. گذشته از این، نظریه شرمساری بازپذیرکننده که بعضاً به نظریه جمهوری‌خواه^۱ هم موسوم شده، از جذابیت سیاسی خاصی نیز برخوردار است که خود می‌تواند از جمله دلایل پرداختن به این نظریه و شرح و بسط آن در جامعه ایرانی باشد. سبب این جاذبه را نیز می‌توان وجود ویژگی‌های زیر در این نظریه دانست: ۱. توجهی را برای وجود وفاق در درون جامعه فراهم می‌سازد، ۲. بر مفهوم قضای احیاگر (عدالت ترمیمی) تأکید می‌ورزد که جنبه‌ای مثبت دارد، ۳. روشی نسبتاً کم‌هزینه برای دستیابی به هدف کاهش جرم پیشنهاد می‌کند، کم‌هزینه بودن این روش هم از آن روست که بر اصل کمینگی مداخله تأکید دارد و ۴. ایده‌های این نظریه، بسیاری از دغدغه‌های سیاسی موجود را متوجه خود ساخته است؛ دغدغه‌هایی از جمله، ضرورت به حساب آوردن نقش بزه‌دیده و تأکید بر خانواده به‌عنوان واحدی بنیادی^۲ در درون جامعه (وایت، ۱۳۸۵: ۳۸۸). در واقع تأکید بر خانواده به‌عنوان واحد بنیادی جامعه، با تأکید سند چشم‌انداز بیست‌ساله جمهوری اسلامی ایران بر «نهاد مستحکم خانواده» همخوانی و هماهنگی دارد.

۴. نظریه شرمساری بازپذیرکننده بریث‌ویت و عدالت ترمیمی

نظریه شرمساری بازپذیرکننده بریث‌ویت، بسط طبیعی عدالت ترمیمی^۳ بوده است. هر چند نظریه شرمساری بازپذیرکننده معادل عدالت ترمیمی نیست، به‌مثابه تبیین مفید و سودمند از فرایندهای موجود در چارچوب الگوی عدالت و راهنمای بسط و گسترش نشست‌های عدالت ترمیمی، سودمند و راهگشاست (Miller, 2009: 3; Scheuerman, 2012:3). مطابق نظر گون روبینسون و جانا شپلند^۴، نظریه شرمساری بازپذیرکننده، بهترین و گویاترین تلاش پژوهشگران برای تبیین آثار عدالت ترمیمی است (Jr, 2004: 190). برنامه‌های عدالت ترمیمی نه تنها جرم را تخطی از قوانین کیفری یا تجاوز به اقتدار حاکمیت تلقی می‌کنند، بلکه به‌مثابه رخدادی نیز به شمار می‌آورند که پیوندهای بین‌شخصی را با قطع روابط متخلف، قربانی و اجتماع می‌گسلد (Scheuerman, op.cit). از نظر بریث‌ویت، عدالت ترمیمی با

-
1. Republican
 2. Basic unit
 3. Restorative justice
 4. Gwen Robinson and Joanna Shepland

اصلاح و ترمیم قربانیان، متخلفان و اجتماعات سروکار دارد (Curtis-Fawley, 2005: 605). عدالت ترمیمی در شکل ایده آل، شامل تعامل و برخورد سالم و احترام آمیز میان طرفین دعواست؛ طوری که درباره جرم و آثار آن رایزنی کرده و به اتفاق هم بر سر روش های جبران آسیب، حدود و امکانات و پیشگیری از آسیب های بعدی به توافق برسند (Gal, 2011: 1014; Shoham, 2008: 1). در برنامه عدالت ترمیمی نوعاً چهار گام اصلی وجود دارد: مواجهه^۱، جبران^۲، بازپذیری^۳ و ادخال^۴ (Sakiyama, 2008: 1). عناصر و مؤلفه های فرایند عدالت ترمیمی، بازتاب تأکید مزبور بر شرمساری بازپذیرکننده از طریق تقویت مصالحه و بخشش بین شخص متخلف، قربانی و اجتماع است (Scheuerman, op.cit).

۵. برنامه های ترمیمی

عدالت ترمیمی اصطلاحی است که طیفی از برنامه ها و فعالیت ها را که بدیلی در برابر رویکردهای رسمی است، زیر چتر واحدی جمع کرده است (Miller, 2013: 248). طی قرون متمادی مذاکره، میانجی گری، توافق و مصالحه در شمول فرایندهای حل اختلاف در جوامع اروپایی و آسیایی بوده است. بومیان آمریکای شمالی از دیرباز نوعی از مشارکت اجتماع در فرایند قضاوت داشته اند که امروزه حامیان و طرفداران عدالت ترمیمی آنها را دنبال می کنند. پذیرش این برنامه ها، رویش رویکرد انسانی تری را در مواجهه با افراد گرفتار در دام نظام عدالت وعید می دهد. برنامه های «عدالت ترمیمی» در ایالات متحده و سایر جوامع، دقیقاً بازتاب تذکار بریث ویت برای همراه ساختن شرمساری با عنصر بازپذیرکنندگی بوده است (Cullen, 2006: 218). این برنامه ها در نظام عدالت جوانان در ایالات متحده آمریکا با عنوان «برنامه های میانجی قربانی - بزهکار» و در استرالیا و نیوزلند با نام «نشست های گروهی خانوادگی» برای خلافکاران جوان شناخته می شوند (Hay, 1998: 420). در حال حاضر عدالت ترمیمی، در سطوح مختلف اجتماع و نظام دادگری (Siegel, 2006: 276) مطرح است که در ادامه به برخی از آنها اشاره می شود:

- اجتماع^۵: عدالت ترمیمی می تواند در اجتماعاتی که باعث طرد و حذف افراد

1. Encounters
2. Amends
3. Reintegration
4. Inclusion
5. Community

می‌شوند و از سازوکارهای لازم برای مواجهه تعاملی بین شخصی و کنترل جرم برخوردار نیستند، مورد استفاده قرار گیرد. اجتماعاتی که تحت هدایت اصول و عملکردهای عدالت‌ترمیمی، در جهت تشخیص مسائل و طرح تاکتیک‌ها، شکل‌هایی از مذاکره و گفت‌وگو را به عمل می‌آورند، ممکن است فضایی به وجود آورند که از خلال آن جرایم خشونت‌آمیز با احتمال کمتری رخ دهد.

به عقیده بریث‌ویت، شرمساری بازپذیرکننده، در جوامعی رایج خواهد بود که اجتماعات از قوت و توان کافی برخوردار بوده و شهروندان در روابط دوستانه، اعتمادساز و محترمانه، به هم پیوستگی عمیق‌تری داشته باشند. این نظریه به صراحت دلالت بر این دارد که شرمساری در اجتماعات قوی و حساس، به احتمال زیاد نیرومند خواهد بود. همچنین اجتماعات نیرومند، منابع اصلی و عمده در پیشگیری از شکل‌گیری و تکوین خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه است. فرانک کالن، با مرور شواهد قابل ملاحظه دریافت که «حمایت اجتماعی» در پیشگیری از جرم واجد اهمیت وافری است. سامسون، رودنباش و ارلس نشان داده‌اند که اثربخشی جمعی، که به صورت انسجام اجتماعی در بین همسایگان همراه با تمایل آنها برای مداخله در دفاع از خیر جمعی تعریف شده بود، با خشونت کمتر ارتباط دارد. محلات شیکاگو با اثربخشی جمعی بیشتر و اعتماد اجتماعی بالاتر، جرم کمتری داشتند. چاملین و کوچران در میان شهرهای ایالات متحده، نشان دادند که هر چه شهرها «نوع‌دوستانه‌تر» باشند (که از طریق کمک‌های خیرخواهانه سنجیده می‌شد)، میزان جرم کمتری خواهند داشت. نتیجه‌ای که آن را در قالب جنبه‌های اجتماع‌گرایانه تبیین جرم در کتاب جرم، شرم و بازپذیری (۱۹۸۹) بریث ویت تفسیر کردند (Braithwaite, 2000: 291).

بریث‌ویت، برای توصیف شرایط و وضعیت جوامع، اصطلاح اجتماع‌گرایی را به کار می‌برد (Cullen, 2011: 258). طبق نظر بریث‌ویت، سه وجه در اجتماع‌گرایی وجود دارد: ۱. «به‌هم‌پیوستگی درهم‌تنیده عمیق»، ۲. به‌هم‌پیوستگی که وجه مشخصه آن «تعهد متقابل و اعتماد» است و ۳. به‌هم‌پیوستگی به‌عنوان یک «موضوع وفاداری گروهی و نه قرارداد صرف فردی» تفسیر می‌شود. اجتماع‌گرایی «پادزهر فرد‌گرایی» (Sakiyama, 2008:8) و

1. Social support
2. Collective efficacy

حاکمی از حضور سرمایه اجتماعی است (Ventara, 2006:18; Miller, 2009:4). در چارچوب تفکر اجتماع گرایی، هم بازار و هم دولت رفاه، به عنوان خطراتی بر پیکره اجتماع زنده و انداموار دیده می شوند. تأکید لیبرالیسم بر حقوق فردی و تصورات انتزاعی از قبیل «نفع فردی روشن بینانه»^۱، به دلیل غفلت از سرشت ذاتاً اجتماعی انسان‌ها و خصلت جمعی وجود انسانی، معرض انتقادات واقع شده است. محبوبیت و جذابیت عمده اجتماع گرایی، ناشی از توجه آن به افراد حقیقی در اجتماعات خاص و واقعی به جای تصورات انتزاعی درباره آزادی و حقوق فردی است. اجتماع گرایی نیز به یک جامعه سوسیالیستی گرایش دارد که در خلال آن، جمع^۲ و مسائل مربوط به عدالت اجتماعی، بیش از آزادی‌های فردی و «بورژوازی» مورد توجه واقع می شود. توجه به وظایف و مسئولیت‌ها در قبال جامعه کل به جای آزادی‌ها و حقوق فردی، اخیراً از سوی همه اجتماع گراها به شدت مورد تأکید قرار گرفته است. اجابت اجتماعی^۳ به نوبه خود، نخست از کنترل‌های غیررسمی مبتنی بر روابط روزمره نشأت می گیرد (Hughes, 1996: 19).

- خانواده: از نظر بریث‌ویت، «مناسب‌ترین مکان برای رویت شرمساری بازپذیرکننده عملاً در خانواده‌هایی است که مهر و محبت در آنجا رواج دارد» (Braithwaite, 1989: 56). وفق نظر بریث‌ویت، برای اینکه شرمساری بازپذیرکننده باشد، خانواده نقطه شروع و عزیمت است. ماکوبی و مارتین^۴ با جرح و تعدیل اثر بامریند^۵ سبک‌های کودک‌پروری را مطابق با چارچوب دو بعدی حمایت و کنترل تعریف کرده‌اند. بر این اساس، چهار سبک کودک‌پروری را می توان از هم بازشناخت: ۱. استبدادی^۶ (حمایت کم و کنترل زیاد)، ۲. اقتدارگرا^۷ (حمایت زیاد و کنترل زیاد)، ۳. آسان‌گیر^۸ (حمایت زیاد و کنترل پایین) و ۴. بی‌توجه^۹ (حمایت کم و کنترل کم). تحقیقات پیشین نشان داده‌اند که سبک اقتدارگرا تأثیر مثبتی بر سازگاری و انطباق کودک دارد، اما سایر سبک‌ها کودک را معرض

-
1. Enlightened self-interest
 2. Collectivity
 3. Social compliance
 4. Maccoby and Martin
 5. Baumrind
 6. Authoritarian
 7. Authoritative
 8. Permissive
 9. Neglecting

پیامدهای منفی قرار می‌دهد. به‌طور ویژه، فرزندپروری بی‌توجه با رفتار بزهکارانه ارتباط دارد (Hoeve, 2009:757; Leman, 2005:266; Sharabany, 2008:67). طبق نظر بریث‌ویت، خانواده‌های گرم و صمیمی از آن نوع رفتارهای انضباطی یا تأدیبی استفاده می‌کنند که بر بعد اخلاقی رفتار - چگونگی آسیب‌زا رفتار برای خود و دیگران و الزام و تعهد به جبران آن - تأکید دارند و مجازات‌هایی به کار می‌گیرند که بازپذیرکننده است (Karp, 2001: 250). بزهکاری آنگاه کمتر است که والدین با ادله و براهین اخلاقی با خطاکاری برخورد کنند (Braithwaite, 2002: 74; Sheikh, 2010: 390).

خشونت علیه زنان نیز از موضوعاتی است که در حیطه خانواده مورد توجه نظریه شمساری بازپذیرکننده و عدالت ترمیمی بوده است. برخی از فمینیست‌های آکادمیک خاطر نشان ساخته‌اند که عملکردهای عدالت ترمیمی در مقایسه با عدالت کیفری و قوانین رسمی، ممکن است برای گروه‌های مختلفی از قربانیان خشونت خانگی مؤثر باشد (Coker, 2006: 68). عدالت ترمیمی، با رشد و ارتقای آگاهی و هدایت اجتماع، عموماً از تخلفات جنسی جلوگیری می‌کند (Hopkins, 2005: 696). عمده‌ترین دلایلی که می‌توان در تأیید عدالت ترمیمی اقامه کرد از این قرار است:

۱. عدالت ترمیمی، به مواجهه دوسویه قربانیان، متخلفان و حامیان توجه دارد و همین شانس محکومیت خشونت برای متخلفان و قربانیان را به شیوه معنادار و نتیجه‌بخش افزایش می‌دهد و به قربانیان این امکان را می‌دهد تا حرف دل خود را در رابطه با خشونت بیان کنند.

۲. عدالت ترمیمی، پذیرش و اعتراف را تشویق می‌کند نه انکار را (این موضوع به‌ویژه با موارد مربوط به تجاوز جنسی تناسب بیشتری دارد؛ چراکه تعقیب قانونی در این جرائم امری دشوار است).

۳. فرایندها و پیامدهای عدالت ترمیمی می‌تواند به تجربه قربانیان اعتبار ببخشد و این دلگرمی و اطمینان را برایشان به وجود آورد که آنها به خاطر وقوع خشونت، مورد ملامت و سرزنش نخواهند بود و اولویت بیشتری در فرایند قانونی به آنها داده خواهد شد.

۴. عدالت ترمیمی می‌تواند گزینه‌های بیشتری را پیش پای گروه‌های مختلفی از قربانیان که بسیاری از آنها مایل به پیگرد قانونی و رسمی متخلف نیستند، قرار دهد.

1. Violence against women

۵. عدالت ترمیمی به جای قانون، توجه عمده خود را به عرف معطوف می‌دارد و به جای محدود کردن خود به ضوابط قانونی، درک و شناخت کل‌گرایانه‌ای از تخلف را دنبال می‌کند (Curtis-Fawley, 2005:605; Daly, 2006: 18).

راشمی گول (۲۰۰۵) نیز در مورد مطلوب بودن استفاده از عدالت ترمیمی در خصوص خشونت خانگی، دلایل زیر را مطرح ساخته است: نخست، به سبب ماهیت پیچیده و آسیب‌زای خشونت خانگی، اتخاذ الگویی که پیچیده‌گی‌ها را در نظر گرفته و التیام و بهبود را مورد تشویق قرار دهد، از اهمیت وافری برخوردار است؛ روابط تعارض آمیز، قبل از ارجاع به دادگاه، به وفور وجود دارد. دوم، عملکردهای عدالت ترمیمی، ممکن است با زمینه‌چینی برای ابراز نظر قربانی، سرزنش قربانی را که اغلب جزئی از فرایند دعوا و درگیری است، تقلیل دهد. سوم عدالت ترمیمی باید با تأکید بر راه‌حل‌های بدیل، متخلفان را از نظام حبس و زندان رها سازد. چنین امری می‌تواند پاسخگویی^۲ را محققاً افزایش و تکرار جرم را کاهش دهد. در مواردی که عامل خشونت تنها منبع حمایت مالی است، مورد مذکور می‌تواند خوراک و سرپناه قربانی را دست کم فراهم نماید. چهارم، در مواردی که زن با عامل خشونت مصالحه می‌کند، عدالت ترمیمی حداقل سازوکارهای مقابله‌ای را برای مواجهه با خشم و خشونت احتمالی فراهم می‌آورد. این سازوکارها از تکرار خشونت جلوگیری کرده و یا بسامد آن را به حداقل می‌رساند و بالاخره، در اجتماعاتی که این نوع سوءآزار کتمان می‌شود، راه‌حل‌های عدالت ترمیمی از جمله مشارکت خانواده و اعضای اجتماع، ممکن است عملاً علیه خشونت خانگی عمل کند و بازنمایی این مسئله را تسریع کند^۳ (Goal, 2005: 642).

1. Holistic

2. Accountability

۳. البته تعریف جرم در عدالت ترمیمی به‌مثابه تعدی به روابط اجتماعی یا نفی حاکمیت شخصی فارغ از نقد و انتقاد نبوده است. کوکر خاطر نشان ساخته است که عمده ادبیات عدالت ترمیمی، هنوز از نظریه‌پردازی محکم و استوار در خصوص جرم برخوردار نیست. نظریه‌پردازی راجع به جرم، در وهله نخست، به منزله تعارض میان افراد، از پرداختن به پرسش‌های مرتبط با محرومیت ساختاری و الگوهای نژادی، طبقاتی و جنسیتی جرم بازمی‌ماند. علاوه بر این، درک نظری کافی از خشونت خانگی باید مستلزم وقوف به این موضوع باشد که خشونت خانگی نوعاً متضمن اعمال قدرت و کنترل است، امری رایج و جاری است، در گذر زمان ممکن است افزایش یابد و بر روی افرادی فراتر از هدف نخستین از جمله کودکان، اعضای خانواده و حامیان قربانی اثرگذار باشد و این نیز به فرودستی زنان مدد کند. گفته شده که ترمیم (Reparation)، ویژگی تعریف‌کننده عدالت ترمیمی و اساسی‌ترین نفعی است که نصیب قربانیان جرم می‌شود. تحقیقات تجربی نشان داده‌اند که ترمیم ممکن است در زمره نخستین علایق زنانی که پس از سوءآزار، در پی دخالت قانونی برمی‌آیند، نباشد. زنانی که معرض سوءآزار قرار می‌گیرند، نوعاً به دنبال ←

- مدارس: برخی مدارس، اصول عدالت‌ترمیمی را با هدف برخورد با دانش‌آموزان معتاد، بدون توسل به شاخص‌های تنبیهی و کیفری نظیر اخراج دنبال می‌کنند. هم‌اینک مدارس مینیسوتا^۱، کولورادو^۲، و جاهای دیگر سعی دارند دانش‌آموزان را در برنامه‌های «توانبخشی ارتباطی»^۳ وارد کرده و روابط اشخاص را با مقامات مهم اجتماع که احتمالاً از رفتارهای دانش‌آموزان آسیب‌دیده‌اند، بهبود بخشند. برنامه‌های عدالت‌ترمیمی در مدارس به دو دلیل با مسائل خاص موجود در مدارس ارتباط نزدیک دارد: نخست، برنامه‌های عدالت‌ترمیمی بر ظرفیت اجتماع‌سازی تمرکز و تأکید دارند. در این الگو، سوء‌مصرف‌های مواد و الکل صرفاً مسئله‌ای قائم به خود نیست، بلکه نشانه‌ای برای از خود بیگانگی، خرده‌فرهنگ‌های معارض جوانان و کنترل‌های ضعیف جامعه است. دوم، مصرف مواد و الکل در فهرست برنامه‌های انضباطی مدارس قرار دارد. در پیمایش ملی دانش‌آموزان مدارس عالی در سال ۱۹۹۷، ۵۱ درصد در سی روز گذشته مصرف الکل و ۲۶ درصد مصرف ماری‌جوانا داشته‌اند. اگرچه گفته‌اند که الکل یا سایر مواد را در مدرسه مصرف نمی‌کرده‌اند، اما ۳۲ درصد گزارش داده‌اند که مواد در مدرسه برایشان دسترس‌پذیر است. گذشته از این مصرف مواد و الکل نشانه قوی برای سایر رفتارهای مسئله‌دار دانش‌آموزان از قبیل عملکرد ضعیف آموزشی و تضاد و تعارض بین شخصی است (Karp, 2001: 250).

عدالت‌ترمیمی در مدارس راهنمایی و دبیرستان، به‌مثابه پاسخی به جرم، قلدری و بی‌انضباطی به کار رفته و غالباً به‌عنوان بدیلی برای فرایندهای سنتی تر قلمداد می‌شود. در این سیاق، راهبردهای عدالت‌ترمیمی پاسخ به بدرفتاری را از مدارای صفر^۴ به مداخلاتی تغییر می‌دهند که بر پاسخگویی، انصاف، و پاسخ‌های موقعیتی به رخدادها و حوادث ویژه و منحصر به فرد تمرکز دارند. به‌ویژه برخلاف مدارای صفر که بر هم‌شکلی، طرد و اغلب اخراج و تعلیق دست می‌گذارند، رهیافت‌های ترمیمی بر انضباط و امنیت در مدرسه که با وصف «عدم مدارا»^۵ موصوف می‌شود، پافشاری می‌کنند (Stinchcomb et al., 2006:124).

◀ حفاظت از خود و فرزندان خود هستند. این زنان به اتفاق دنبال این هستند که برای تلاش‌ها و اقدامات خود، جهت متوقف ساختن خشونت و احقاق حق زندگی بدون خشونت، اعتبار بیرونی ببخشند (Stubbs, 2007: 172).

1. Minnesota
2. Colorado
3. Relational rehabilitation
4. Zero tolerance
5. No tolerance

برنامه‌های ترمیمی در مدارس به شدت بر جبران و ترمیم آسیبی که بر اثر اعمال بدرفتاری، بزهکاری و جرم به وجود آمده است، تأکید دارند (Payne, 2013: 2).

مدارس باید واقف باشند که عدالت ترمیمی مجموعه ساده‌ای از فنون و تکنیک‌های اصلاحی رفتار یا روشی برای کاهش تضاد و تعارض نیست، بلکه فلسفه تام و تمامی است که نه تنها مستلزم اقبال در مدارس، بلکه نیازمند پذیرش در تمامی لایه‌ها و سطوح نظام آموزشی است. اکثر تحقیقات هم جهت با این مدعا، نشان داده‌اند که سیاست‌های ترمیمی تنها زمانی در مدارس ریشه‌دار شده و نتایج مثبتی به بار خواهد آورد که افکار و ایده‌های عدالت ترمیمی نه به عنوان برنامه‌ای در یک کلاس درس یا در بخشی از یک اداره، بلکه به مثابه فلسفه‌ای از سوی کلیت مدرسه پذیرفته شود (Ibid: 3). فلسفه ترمیمی بر رویکردهای حل مسئله در انضباط تأکید دارد، به نیازهای اجتماعی یا عاطفی و همچنین نیازهای فیزیکی و فکری دانش آموزان توجه دارد، اهمیت گروه را در ایجاد و اعمال هنجارها و قوانین اجماع محور به رسمیت می‌شناسد و بر پیشگیری و مداخله ترمیمی اولیه جهت ایجاد فضای امن و سالم در یادگیری تأکید می‌ورزد (Riesterberg, 2003: 10).

- پلیس: عدالت ترمیمی در اولین برخورد پلیس نیز به کار می‌رود. پلیس 'اجتماع، که به افسران پلیس به عنوان واسطه و مشاورین اجتماع نگاه می‌کند، تلاشی است برای وارد کردن مفاهیم ترمیمی در اجرای قانون. عدالت ترمیمی متکی بر این حقیقت است که نگرهبانان عدالت کیفی باید به نیازهای افرادی که تحت تأثیر کنش‌هایشان بوده، توجه کنند و در قبال آنها پاسخگو باشند. پلیس اجتماع متکی بر سیاست‌هایی است که در درونش و تبادل افسران و شهروندان ایجاد شده است. برای مثال، در نیوزلند از افسران پلیس که به افسران هدف جوانان معروفند، استفاده می‌شود که وظیفه آنها اصلاح و ترمیم توازن و تعادل اجتماعی است که بر اثر رفتارهای خلافکاران جوان احیاناً بر هم خورده باشد. توسعه پلیس اجتماع نیز رویکرد اجرای قانون همسو با سیاست‌های عدالت ترمیمی بوده است. فلسفه پلیس اجتماع متضمن بسط و گسترش کم و کیف وظایف پلیس در قیاس با مدل‌های پلیس سنتی است. (Scheider, 2003: 364). فلسفه پلیس اجتماع، خود را در پاره‌ای از فعالیت‌های خاص پلیسی متجلی می‌سازد که اغلب حول محور تعاملات و

-
1. Policing
 2. Community policing

مناسبات فزاینده میان پلیس و اجتماع می‌چرخد (Ibid: 368).

پلیس اجتماع، رهیافت جامع‌تری را در پیش می‌گیرد و مفهوم گسترده‌تر کیفیت زندگی^۱ را به‌مثابه غایت و هدف نهایی پلیس تعریف می‌کند. در اینجا کیفیت زندگی در محاسبه هزینه جرم برآورد می‌شود. این نوع طرز فکر جدید با پیوند هزینه‌های جرم به شرایط عام اجتماعی و محاسبه آن در برآورد کیفیت زندگی در اجتماع، نگرش کل‌گرایانه‌ای به جرم اتخاذ می‌کند. نزد پلیس اجتماع، مبارزه علیه جرم هدفی در خود نیست، بلکه «کیفیت زندگی» شهروندان هدف غایی محسوب می‌شود. بازداشت مجرمان، تنها وسیله‌ای برای این هدف است. تغییر پارادایمی یاد شده در فلسفه پلیس، مستلزم تغییر در راهبرد پلیس است. بدین معنا که پلیسی مؤثر و کارآمد است که تنها به علائم و نشانه‌های جرم نپردازد، بلکه از این مهم‌تر، شرایط اجتماعی را که موجب ترس و جرم و باعث زوال محلات شده است، شناسایی کند و به درمان علل و ریشه‌های بیماری کمر همت ببندد.

- دادگاه: برنامه‌های ترمیمی، در تشکیلات دادگاهی^۲ نوعاً حاوی اصلاح و تعدیل فرایندهای دادگاه رسمی است؛ برنامه‌های مزبور، مشوق نشست‌ها و حل و فصل اختلافات میان متخلفان و قربانیان با دفاع از قربانی، برنامه‌های میانجیگری و خانواده‌های آنها در جهت تلاش برای صورتبندی مجازاتی است که نیازهای هر بخش را تشخیص می‌دهند. فرصت کافی در اختیار قربانیان قرار می‌گیرد تا حرف‌های خود را بیان کنند و متخلفان نیز بتوانند به آنها غرامت مالی و یا خدماتی (مانند ترمیم اموال آسیب‌دیده) بپردازند. هدف این است که خلافکاران ضمن وقوف به آسیب وارده، به اصلاح و جبران آن بپردازند و دوباره به جمع جامعه بازگردند (Siegel, 2006: 276). برنامه‌های حال حاضر عدالت ترمیمی - از کمیسیون حقیقت و مصالحه تا حلقه‌های قضاوت و نشست‌های عدالت ترمیمی - جملگی بر درگیری‌های عاطفی مشارکت‌کنندگان استوارند. هدف عدالت ترمیمی بسط و گسترش «عواطف شمولیت» از قبیل ندامت، گناه، شرم و همدلی میان مشارکت‌کنندگان و در نتیجه نیل به تغییر و دگرگونی عواطف تولیدکننده خشم و هراس و انزجار است (Deflem, 2006: 230).

1. Life quality
2. Court system

به مجرد موفقیت عدالت ترمیمی در برقراری روابط دوسویه و شکل‌گیری حجم زیادی از شبکه‌ها برای متخلفان و قربانیان حاضر در این نوع روابط، عواطف مثبت‌تر و احساسات منسجم‌تری ایجاد خواهد شد. در مقابل، فضاهای سلسله‌مراتبی دادگاه‌ها با اقتدار قوی و تفاوت‌های منزلتی احساسات منفی‌تری مانند بغض، خشم و در نهایت حالت تدافعی ایجاد کرده و در نتیجه تغییر طردکننده عواطف را تقویت خواهند کرد. عدالت رویه‌ای زمینه‌ای را به وجود می‌آورد که تغییر عواطف و احساسات را در عمل امکان‌پذیر می‌سازد و این مهم حاصل نمی‌شود مگر با ویژگی‌های رویه‌ای که دست کم تأثیر عدالت‌گیری سلسله‌مراتبی را تخفیف می‌دهد. این ویژگی‌ها عبارت است از: حفظ حق یعنی شأن و احترام نهادن به افراد، شنیدن تمام نکته‌نظرات، فرصت کافی برای گفت و شنود صحبت‌های فرد و در آخر، ملاحظه بی‌طرفانه همه نکته‌نظرات. در صورت فراهم بودن شرایط مزبور، احتمال فراوانی وجود دارد که افراد پیامدهای منفی را نیز قبول کرده و با قانون همراه و همگام شوند.

۶. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

حفظ و دوام و استمرار نظم اجتماعی و هنجارین در جامعه، مستلزم یک ساختار رسمی و غیررسمی است. هر چند جرم و کنترل اجتماعی در حیات جمعی، از امور عام و جهانشمول به شمار می‌آیند، هر جامعه‌ای در نگاه به جرم و بزهکاری و شیوه‌ها و سازوکارهای کنترل آنها، گزینه فرهنگی ویژه‌ای را به کار می‌گیرد. بنابراین کنترل اجتماعی هر چند در همه جوامع و گروه‌ها اعمال می‌شود، اما نوع و شیوه به کارگیری آن در فرهنگ‌های مختلف متفاوت است. در فرهنگ فردگرا و ایدئولوژی فردگرایی، هویت فردی فارغ از جمع و روابط اجتماعی او در نظر گرفته شده و از دولت انتظار می‌رود برای کنترل اجتماعی و حفظ نظم عمومی، هر چه بیشتر در امور اجتماع مداخله کند. حاصل چنین رویه‌ای، از یک سو انفعال روزافزون اجتماع، گریز از مسئولیت‌پذیری و افزایش هزینه‌های کنترل و از سوی دیگر، افزایش جرم و کجروی است. در فضای تنگ تعاملات همسایگان، خانواده‌ها، همالان و گروه‌های واسط نظیر مدارس، مساجد، کلیساها، اتحادیه‌های تجاری، اصناف و کسبه، انجمن‌های اجتماعی و غیره، احساس مسئولیت و تلاش و اقدام جمعی برای مقابله با مشکلات و مسائل اجتماعی ضعیف می‌شود و با حذف و طرد هر چه بیشتر مردم، قدرت زیادی به دست نیروهای کنترل رسمی (پلیس) می‌افتد. حاصل کار چیزی جز افول

تدریجی اقدام جمعی و مشارکت آمیز و تضعیف اجتماع نیست. به زعم بریث ویت، نرخ بالای جرم و جنایت را در غرب و فرهنگ‌های فردگرا (از جمله آمریکا)، باید در فقدان مشارکت یا مداخله و نیز اهمال و سهل‌انگاری فراوان نسبت به رفتارهای انحرافی و کجروی جست‌وجو کرد.

در مقابل، در فرهنگ‌های جمع‌گرا و ایدئولوژی‌های اجتماع‌گرا، بر مسئولیت فردی و اجتماعی تک تک اعضای جامعه در قبال بزهکاری و رفتارهای انحرافی تأکید می‌شود. در چنین حالتی، کنترل اجتماعی اساساً به دست نیروهای کنترل اجتماعی غیررسمی انجام می‌گیرد. در این نوع شرایط، که بریث ویت از آن با عنوان شرمساری بازپذیرکننده یاد می‌کند، کنترل اجتماعی صبغه اخلاقی می‌یابد و حفظ و استمرار نظم اجتماع توسط اهالی اجتماع، همسایگان و خانواده اتفاق می‌افتد. در اینجا بر وجدان اخلاقی، احساس شرم و احساس ندامت و پشیمانی تأکید می‌رود که درست نقطه مقابل بسیاری از سنت‌های جرم‌شناختی است (از جمله نظریه‌های کلاسیک و نئوکلاسیک) که از حرفه‌ای شدن، نظام‌مندی، علمی شدن و اجتماع‌زدایی از سیستم عدالت و لذا کنترل اجتماعی حمایت و طرفداری می‌کنند. به زعم بریث ویت، جرم زمانی بهتر کنترل می‌شود که اعضای اجتماع با مشارکت در تقبیح بزهکار و ایجاد شرمساری در وی و در ضمن بازپذیری بزهکار در اجتماع جهت تبدیل وی به شهروندی مطیع قانون، اولین نقش را ایفا کنند. در جوامعی نرخ جرم و بزهکاری پایین است (مانند ژاپن) که مردم فقط در اندیشه شغل و حرفه شخصی خود نیستند و اجتماع تلاش می‌کند تا مشکل بزهکاری خود را به دست خود حل کند نه به دست پلیس و مراجع حرفه‌ای.

ساختار غالب دولتی در ایران (اطاعت، ۱۳۸۷: ۱۹) فضا و عرصه را برای فعالیت عمومی و مردمی تنگ کرده و افراد را نسبت به سرنوشت خود و جامعه بی تفاوت و بی‌اعتنا کرده است. اساساً سازمان روابط اجتماعی غنی‌تر از آن است که یک اندام رسمی و دولتی بتواند به تنهایی عهده‌دار تمام کارکردها و الزامات آن باشد. جامعه‌ای متشکل از گرد و غباری از افراد سازمان نیافته، که تحت سیطره همه جا حاضر دولت می‌کوشد از پراکنده شدنشان جلوگیری کند و همه را باهم نگه دارد، به راستی هیولایی ترسناک از دید جامعه‌شناسی است. فعالیت جمعی همیشه بغرنج‌تر از آن است که یک اندام خاص به نام دولت بتواند بیانگر کامل آن باشد؛ وانگهی، دولت از افراد بسیار دور است، و روابطش با

افراد بیش از آن خارجی و تناوب‌پذیر است که بتواند در آگاهی‌های فردی چنان رسوخ کند که پیوندهای درونی آنان با جامعه استوار بماند (دورکیم، ۱۳۹۰: ۱۲). بوروکراسی گسترده، خدمات اجتماعی ناکارا، قلت منابع، مشکل روزافزون تولید و توزیع، فرسایش سرمایه اجتماعی و بدهی‌های سنگین دولت و غیره از جمله مشکلات و چالش‌های حال و آینده جامعه ایران به شمار می‌روند. وابستگی روزافزون مردم به دولت اعم از شهرها و روستاها و وابستگی روزافزون مالی و اقتصادی، روز به روز جامعه را در باتلاق ناکارایی فرو می‌برد و منابع طبیعی و سرمایه‌های انسانی و اجتماعی را دود می‌کند. طبق یافته‌های پژوهشی، ۹۳ درصد مردم خاورمیانه گفته‌اند که آینده کشورشان متوجه اقدامات دولت است در حالی که این آمار برای مردم چین ۱۷ درصد است و مردم اروپا از دولت خود فقط تأمین امنیت و نظارت بر قانون را خواسته‌اند. دولت‌گرایی و تلاش برای برقراری نظم اجتماعی رسمی و نتیجه منطقی آن، تضعیف بنیادهای اجتماعی - اخلاقی نظم عمومی، جامعه را بیش از پیش در مقابله با انحرافات اجتماعی از جرم و جنایت و خشونت و سرقت و بزهکاری تا اختلاس و ارتشا و فساد سیاسی و اداری ناکارا و ناتوان می‌سازد و راه را برای بی‌تفاوتی اخلاقی عموم و فرار از بار مسئولیت هموار می‌سازد. در چنین جامعه‌ای اقدام گروهی یا عمل جمعی به صورت خودجوش و خودانگیخته برای رویارویی با مشکلات و مقابله یا حل و فصل آنها، با موانع اساسی روبرو می‌شود و در نتیجه، مهم‌ترین عامل بازدارنده جرم یعنی کنترل اجتماعی غیررسمی با ضمانت اجرایی حس گناه، تقصیر، شرمساری یا عذاب وجدان کمرنگ می‌شود.

احیا و بازسازی و تقویت اجتماعات و هویت اجتماعی به‌عنوان شالوده اصلی نظم جامعه و کنترل اجتماعی و نیز گذر از نظام عدالت تنبیهی به نظام عدالت ترمیمی و پیشگیرانه و جبرانی، یکی از ضرورت‌های امروزی جامعه ایرانی محسوب می‌شود. سیاست‌های سزاگر یا تنبیهی علاوه بر ضعف در مبانی نظری و شواهد تجربی، دامنه شمول بسیار محدودتری دارند. به عبارتی، سیاست‌های مجازات‌محور، حتی با فرض قبول بنیادهای نظری که خود با انتقادات و چالش‌های بنیادی روبروست، در حیطه بسیاری از جرائم و انحرافات اجتماعی، فاقد کارایی و اثربخشی است. برای مثال می‌توان از جرائم مربوط به محیط زیست و آثار فرهنگی و هنری و نیز جرایم مدنی و اداری و سیاسی (جرائم یقه سفید) یاد برد. این گونه می‌نماید که مشکل اصلی در زمان فعلی این است که

همیشه بنا بر مبارزه به وسیله کیفر دادن و سزادهی است و در واقع هدف حبس یا جریمه یا شلاق است. در حالی که این گونه نیست و باید چاره‌اندیشی کرد و راه حل‌های اجتماعی و اخلاقی و جامعه‌محور را پیدا کرد. باید سیاست‌های بازدارنده را در پیش گرفت نه سیاست‌هایی که بعد از تخریب و از بین رفتن، مرتکب را مجازات کند. اگر سیاست‌های موجود را از سزادهی به چاره‌اندیشی و پیشگیرانه سوق دهیم، در این صورت می‌توانیم نتیجه بهتر و مطلوب‌تری کسب کنیم.

کارکرد کیفر به رغم اینکه در میان آموزه‌های فلسفی - کیفری پشتوانه اندکی دارد ولی باور عمومی آن را مؤثرترین کارکرد مجازات می‌پندارد. به عقیده مردم، مجازات، به ویژه، برخی از جلوه‌های آن مانند کیفر زندان، مرگ، تبعید و محرومیت‌ها بیش از هر گونه تأثیر یا فایده، توان مجرمان برای تکرار بزهکاری را سلب می‌کنند. نظام عدالت کیفری دست کم از چهار هزار سال پیش تاکنون از مجازات‌های شدید از جمله کیفر مرگ یا اخراج بزهکاران از جامعه برای توان‌گیری آنان استفاده می‌کند. ولی به تدریج تحت تأثیر تحولات جرم‌شناسانه و انجام مطالعات جدید در این زمینه جلوه‌های جدیدی از کیفرهای توان‌گیر نمایان شده‌اند. در نظام کیفری پیش و پس از انقلاب ایران کیفرهای توان‌گیر به سیاهه مجازات‌ها افزوده شده‌اند. نمونه کلاسیک آن کیفر مرگ است که قانون‌گذار ایران در هر دو نظام کیفری آن را برای شماری از جرم‌ها مانند برخی از جرم‌های امنیتی یا جرم‌های مرتبط با مواد مخدر پیش‌بینی کرده است. اما با توجه به تحولات سیاست جنایی در زمینه نظام مجازات‌ها و پیدایش شکل‌های جدیدی از آنها کارکرد مذکور در برخی از گونه‌های کیفرهای جامعه‌مدار نیز متبلور شده است. کیفرهای جامعه‌مدار نسل جدیدی از مجازات‌ها هستند که از سه دهه پیش به این سو و در ادامه جنبش کیفرزدایی (گونه‌گون‌سازی پاسخ‌دهی به جرم) و زندان‌زدایی - دست کم در مورد جرم‌های سبک و کم اهمیت - نخست در قالب مجازات‌های جایگزین زندان و سپس مستقل از دیگر کیفرها وارد زرادخانه کیفری شده‌اند (نیازپور، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

عدالت ترمیمی که از یک سو، بسط منطقی نظریه شرمساری بازپذیرکننده است و از سوی دیگر مهم‌ترین دلالت سیاستی این نظریه به شمار می‌رود، فرایندی است که تلاش دارد بین بزه‌دیده و جامعه و نیاز به بازپذیری اجتماعی بزهکار، توازن و تعادل ایجاد کند و ترمیم و بهبود وضعیت بزه‌دیده را تا حد امکان عملی سازد و در این مسیر تمام افرادی را

که به نحوی در حادثه مجرمانه سهمی داشته‌اند (مانند بزه‌دیده، بزه‌کار و وابستگان آنها و نمایندگان جامعه و مقامات عدالت کیفری) به شرکت فعال و سازنده برای بازسازی توازن دعوت کند. چنین می‌نماید که اصول و مبانی چنین نگاهی با نگره و جهان‌بینی دین مقدس اسلام دارای وجوه اشتراک اساسی است. وجود مفاهیم و نهادهایی همچون رجوع به قاضی تحکیم، اصلاح ذات‌البین، توصیه به گذشت از مجازات، پرداخت دیه به بزه‌دیده، هدر نشدن خون مسلمان، پرداخت دیه از بیت‌المال، ضمان (دیه) عاقله و... نشانگر وجود رویکرد «عدالت ترمیمی» و به نوعی بزه‌دیده‌محوری در آموزه‌های دین مقدس اسلام است (نحفی ابرندآبادی، ۱۳۸۷: ۱۹۴). بر همین اساس، سعی شد در لایحه مجازات‌های جایگزین حبس، مصوب سال ۱۳۸۴ مجلس شورای اسلامی، اصول اندیشه عدالت ترمیمی به کار گرفته شود. ولی به رغم این چنین مسئله‌ای از سوی مسئولین و مراجع ذی‌ربط با جدیت دنبال نشد و از سرانجام و نتیجه مشخصی برخوردار نشد و هم‌اینک نیز مسکوت باقی مانده است. این در حالی است که امروزه طرح و تقویت گفتمان عدالت ترمیمی در حیطه‌های قضایی و کیفری و همچنین سایر حوزه‌های اجتماعی از قبیل خانواده، مدرسه، محله، اجتماع، پلیس و غیره ضروری می‌نماید.

در مجموع با توجه به ویژگی‌های خاص نظریه شرمساری بازپذیرکننده و تأکید خاص آن بر پاره‌ای از مقولات از جمله اخلاقی کردن، وجدان، تعلیم و تربیت، اجتماع‌گرایی، خانواده، همسایه‌ها، شرم و حیا، احترام و محبت و غیره، به نظر می‌رسد که این نظریه، در حوزه‌های مختلف حیات اجتماعی، از قابلیت طرح شدن به‌عنوان یک راهبرد فرهنگی در ایجاد و استقرار نظم اجتماعی و رویارویی با جرم و کجروی برخوردار باشد. نظریه شرمساری بازپذیرکننده، برخلاف بسیاری از نظریات غربی، از انسان تفسیری خلاق و با اراده و اختیار به دست می‌دهد، نقش خانواده و مدرسه و اجتماع را به رسمیت می‌شناسد، تربیت و پرورش وجدان اخلاقی را مهم و حیاتی می‌شمارد و یکایک اعضای جامعه را در برابر وقایع و رویدادهای اجتماعی، مسئول و پاسخگو می‌شناسد. وجود اوصاف فوق در ایده شرمساری سبب شده که این ایده به‌صورت یک راهبرد فرهنگی در خور و قابل توجهی جلوه کند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

۱. اطاعت، جواد (۱۳۸۷). «ماهیت دولت در ایران»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۵۰.
۲. دورکیم، امیل (۱۳۹۰). تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، ویراست دوم، تهران: نشرمرکز.
۳. زهر، هوارد (۱۳۸۳). کتاب کوچک عدالت ترمیمی، ترجمه حسین غلامی، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجلد.
۴. غلامی، حسین (۱۳۹۱). عدالت ترمیمی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۵. قرآن کریم
۶. نجفی ابرندآبادی، علی حسین و همکاران (۱۳۸۷). «اصلاح ذات البین و نظریه عدالت ترمیمی»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۱۲، شماره ۳.
۷. نیازپور، امیرحسین (۱۳۸۷). «محرومیت از حقوق اجتماعی در لایحه مجازات‌های اجتماعی جایگزین زندان جلوه‌ای کارکرد توان‌گیرانه کیفرهای اجتماع‌محور»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۶۴.
۸. وایت، راب و فیونا هینز (۱۳۸۵). جرم و جرم‌شناسی، ترجمه علی سلیمی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

ب) منابع لاتین

1. Bear, George & G. Ximena Uribe-Zarain & Maureen A. Manning & Kunio Shiomi (2009). "Shame, Guilt, Blaming, and Anger: Differences Between Children in Japan and the US", *Motivational Emotion*, Vol. 33: 229-238 .
2. Bennett, K. J. (1996). A Family Model of Shaming And Delinquency: A Partial Test of Braithwaite's Reintegrative Shaming Theory, Unpublished Ph. D. dissertation, Sam Houston State University, Huntsville, TX .
3. Best, Joel (1990). "Crime, Shame and Reintegration by John Braithwaite Review", *Best Social Forces*, Vol. 69, No. 1: 318-319 .
4. Botchkovar, E. , Tittle, C. R. (2005). "Crime, Shame, and Reintegration in Russia", *Theoretical Criminology*, Vol. 9: 401-442 .
5. Braithwaite, J. (1989). *Crime, Shame And Reintegration*. Cambridge: Cambridge University Press .
6. Braithwaite, J. (1993). "Shame and Modernity", *the british journal of criminology*, Vol. 33 (1): 1-18 .
7. Braithwaite, J. and Stephen Mugford (1994). "Conditions of Successful Reintegration Ceremonies", *the british journal of criminology*, Vol. 34 (2): 139-171 .
8. Braithwaite, John (2000). "Shame and Criminal Justice", *Canadian Journal of Criminology*,

Vol. 42 (3): 281-298 .

9. Braithwaite, John (2002). *Restorative Justice & Responsive Regulation*, Oxford University Press, Inc .
10. Chamlin, Mitchell B. and John K. Cochran (1997). "Social Altruism And Crime", *Criminology*, Vol. 35 (2): 203-228 .
11. Chen , Xiaoming (2002). "Social Control in China: Applications of the Labeling Theory and the Reintegrative Shaming Theory", *International Journal of Offender Therapy and Comparative Criminology*, Vol. 46 (1): 45-63 .
12. Coker, Donna (2006). "Restorative Justice, Navajo Peacemaking and domestic violence", *Theoretical Criminology*, Vol. 10 (1) : 67-85 .
13. Cullen, Francis t & Robert Agnew (2006). *Criminological Theory Past to Present*, Roxbury publishing company .
14. Cullen, Francis t & Robert Agnew (2011). *Criminological Theory Past to Present*, Oxford university press, Inc .
15. Curtis-Fawley, Sarah & Kathleen Daly (2005). *Gendered Violence and Restorative Justice: The Views of Victim Advocates, Violence Against Women*, Vol. 11 (5): 603-638 .
16. Daly, Kathleen and Julie Stubbs (2006). "Feminist Engagement with Restorative Justice", *Theoretical Criminology*, Vol. 10 (1): 9-28 .
17. Deflem, Mathieu (2006). *Sociological Theory and Criminological Research: Views From Europe and the United States*, University of South Carolina, Columbia, SC, USA .
18. Dollar, Cindy Brooks and Bradley Ray (2013). "The Practice of Reintegrative Shaming in Mental Health Court", *Criminal Justice Policy Review*, Vol. XX (X): 1-16 .
19. Gadd, David & Tony Jefferson (2006). *Psychosocial Criminology*, Los Angeles, London, New Delhi. Singapore, Sage Publications .
20. Gal, Tali and Shomron Moyal (2011). *Juvenile Victims in Restorative Justice: Findings From The Reintegrative Shaming Experiments*, *Brit. J. Criminol*, Advance Access publication .
21. Goel, Rashmi (2005). "Sita's Trousseau: Restorative Justice, Domestic Violence, and South Asian Culture", *Violence Against Women*, Vol. 11 (5): 639-665 .
22. Hascall, Susan C. (2012). "Restorative Justice in Islam: Should Qisas be Considered a Form of Restorative Justice, Duquesne University School of Law Research Paper", *journal of middle eastern And Islamic Law*, Vol. 4: 35-78 .
23. Hay, C. (1998). "Parental Sanctions and Delinquent Behavior: Toward Clarification of Braithwaite's Theory of Reintegrative Shaming", *Theoretical Criminology*, Vol. 2 (4): 419-443 .
24. Hay, C. (2001). "An Exploratory Test of Braithwaite's Reintegrative Shaming Theory", *Journal of Research in Crime and Delinquency*, Vol. 38: 132-153.
25. Hoeve, Machteld & Judith Semon Dubas & Veroni I. Eichelsheim & Peter H. van der Laan & Wilma Smeenk & Jan R. M. Gerris (2009). "The Relationship Between Parenting and Delinquency: A Meta-analysis", *Journal Abnormal Child Psychology*,

Vol. 37: 749-775 .

26. Hopkins , C. Quince and Mary P. Koss (2005). "Incorporating Feminist Theory and Insights Into a Restorative Justice Response to Sex Offenses", Violence Against Women, Vol. 11 (5): 693-723 .
27. Hughes, Gordon (1996). "Communitarianism and Law and Order", Critical Social Policy, Vol. 16: 17-41 .
28. Ivancevich, John M. & Robert Konopaske & Jacqueline A. Gilbert (2008). "Formally Shaming White-Collar Criminals", Business Horizons, Vol. 51: 401- 410 .
29. Jr. , L. Thomas Winfree (2004). "New Zealand Police and Restorative Justice Philosophy", Crime & Delinquency, Vol. 50 (2): 189-213 .
30. Julie, McKercher (2004). Community Justice: The Potentials and Pitfalls of Restorative Justice in The Youth Community Justice Committee Setting, M. A Dissertation, Carleton University, Ottawa, Ontario .
31. Karp, David R and Beau Breslin (2001). "Restorative Justice in School Communities", Youth & Society, Vol. 33 (2): 249-272 .
32. Kim, Hee Joo and Jurg Gerber (2011). "The Effectiveness of Reintegrative Shaming and Restorative Justice Conferences: Focusing on Juvenile Offenders' Perceptions in Australian Reintegrative Shaming Experiments", Criminology Therapy And Comparative International Journal of Offender, vol. 56 (7): 1063-1079 .
33. Léger, André (2009). Restoration or Retribution: An Empirical Examination of The Recidivistic Patterns of a Group of Young Offenders From New York City, M. A Dissertations, Queen's University, Kingston, Ontario, Canada .
34. Leman, Patrick J. (2005)." Authority and Moral Reasons: Parenting Style and Children's Perceptions of Adult Rule Justifications", International Journal of Behavioral Development, vol. 29 (4): 265-270
35. Lu, H. (1998). Community Policing-Rhetoric or Reality? The Comtemporary Chinese Community-Based Policing System in Shanghai, Ph. D Dissertations, Arizoonna State University .
36. Miethe, Terrance D. & Hong Lu & Erin Reese (2000). Reintegrative Shaming and Recidivism Risks in Drug Court: Explanations for Some Unexpected Findings", Crime & Delinquency, vol. 46 (4): 522-541 .
37. Miller, Noah Patrick (2009). Community Tolerance of Community-Based Reparative Boards in Vermont: A Closer Look at Community Members Tolerance of Offense Types, dissertation M. A, Faculty of the Graduate School of the University of Maryland .
38. Miller, Susan L. and LeeAnn Iovanni (2013). "Using Restorative Justice for Gendered Violence: Success With a Postconviction Model", Feminist Criminology, Vol. 8 (4): 247-268.
39. Payne, Allison Ann & Kelly Welch (2013). "Restorative Justice in Schools: The Influence of Race on Restorative Discipline", Youth & Society, Vol. XX (X): 1-26 .
40. Potter, R. H. (1992). "Crime, Shame and Reintegration: Review", Questions And

- Comments, Journal of Sociology, Vol. 28 (2): 222-232 .
41. Riestenberg, N. (2003). Zero and No: Some Definitions, Roseville: Minnesota Department of Education .
 42. Russell, Steven (1998). "Reintegrative Shaming and the 'Frozen Antithesis': Braithwaite and Elias", Journal of Sociology, Vol. 34 (3): 302-313 .
 43. Sakiyama, Mari (2008). Reintegrative Shaming And Juvenile Delinquency in Japan, dissertaion MA, Bachelor of Arts University of Nevada, Las Vegas .
 44. Schaible, Lonnie M. & Lorine A. Hughes (2011). "Crime, Shame, Reintegration, and Cross-National Homicide: A Partial Test of Reintegrative Shaming Theory", The Sociological Quarterly, Vol. 52: 104-131 .
 45. Scheider, Matthew C. & Tawandra Rowell and Veh Bezdikian (2003). "The Impact of Citizen Perceptions of Community Policing on Fear of Crime: Findings from Twelve Cities", Police Quarterly, Vol. 6: 363-386 .
 46. Scheuerman, Heather L. & Shelley Keith Matthews (2012). "The Importance of Perceptions in Restorative Justice Conferences: The Influence of Offender Personality Traits on Procedural Justice And Shaming", Justice Quarterly, Vol. 1: 1-30 .
 47. Sharabany, Ruth & Yohanan Eshel and Caesar Hakim (2008). "Boyfriend, Girlfriend in a Traditional Society: Parenting Styles And Development of Intimate Friendships Among Arabs in School", International Journal of Behavioral Development, Vol. 32 (1): 66-75
 48. Sheikh, Sana & Ronnie Janoff-Bulman (2010). "Tracing The Self-regulatory Bases of Moral Emotions", Emotion Review, Vol. 2 (4): 386-396
 49. Shoham, Shlomo Giora (2008). International Handbook of Penology And Criminal Justice, CRC Press is an imprint of Taylor & Francis Group, an Informal business .
 50. Siegel, Larry J. (2006). Criminology, Thomson Wadsworth, a part of The Thomson Corporation .
 51. Stinchcomb, Jeanne B. & Gordon Bazemore and Nancy Riestenberg (2006)." Beyond Zero Tolerance: Restoring Justice in Secondary Schools", Youth Violence and Juvenile Justice, Vol. 4 (2): 123-147 .
 52. Stubbs, Julie (2007). "Beyond Apology?: Domestic violence and critical questions for restorative justice", Criminology and Criminal Justice, Vol. 7 (2): 169-187 .
 53. Tittle, C. R. , Bratton, J., Gertz, M. G. (2003). "A Test of a Micro-level Application of Shaming Theory", Social Problems, Vol. 50: 592-617 .
 54. Tosouni, Anastasia (2004). Reintegrative Shaming Among Youthful Offenders: Testing the Theory Through a Secondary Data Analysis, dissertaion MS, Department of Criminal Justice, California State University .
 55. Ttofi, Maria M. & David P. Farrington (2008). "Reintegrative Shaming Theory, Moral Emotions And Bullying", aggressive behavior, Vol .34: 352-368 .
 56. Ventura, Holly Elizabeth (2006). Restorative Justice and Youth Courts: An Examination of Implementation Intensity, Recidivism, and Accountability, Ph. D Dissertations, Master of Criminal Justice, University of South Carolina .